

مجله شبان

مؤسسه "تعلیم" تقدیم می‌کند TALIM Ministries

شماره ۵۶، سال دهم، نوامبر ۲۰۰۹

مجله دو-ماهه مخصوص شبانان و خادمین به‌منظور تشویق و تعلیم و تجهیز ایشان

فهرست مطالب

● شاگرد ساختن نوایمانان

بخش چهارم: حفظ رابطه صمیمی با خدا (تت استیوآرت)

● بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش سوم و آخر: بدعت آپولیناریوس (فریبرز خدانی)

● رهبر خدمتگزار

بخش پنجم: مانند مسیح می‌بخشاید (تت استیوآرت)

● یک بیماری مهلک: انجیل تندرستی و ثروت

بخش چهارم و آخر: دیدگاه عهدجدید در زمینه ثروت و دارایی

(نوشته پروفیسور گوردون فی)

● "خدا به من گفت..."; کتاب مقدس یا تجربیات شخصی (آرمان رُشدی)

دفتر مجله:

Talim Ministries, Inc
P.O.Box 471736
Aurora, Colorado, 80047-1736
U.S.A.
e-mail: Tatstewart@Comcast.net
Website: www.Talimministries.com

سخنی از سردبیر

در تاریخ ۳۰ اکتبر ۲۰۰۹، اعضای کلیسای جماعت ربانی در تهران در جرین جلسه عبادتی عادی خود خیر یافتند که دو جلسه عبادتی روزهای جمعه دیگر تشکیل خواهد شد. گزارشها حاکی از آن است که این خیر بسیاری را تکان داد و موجب اندوه عمیقشان گردید و بسیار گریستند.

نخستین واکنش ما به عنوان یاران ایمانی این مسیحیان، این است که ”ماتم کنیم با ماتمیان“ و دعا کنیم تا خدای جمیع تسلیات در کنار ایشان بایستد و آرامش خود را به دل‌های منقلب ایشان عطا فرماید.

اما همچنین باید به خود یادآوری کنیم که خداوندمان ما را برای چنین لحظاتی آماده ساخته، چرا که ما را تعلیم داد که دنیا با پیروانش مخالفت خواهد کرد. اما می‌دانیم که او ما را به خاطر وفاداری‌مان به او برکت خواهد داد. این زمان تمجید خدا و پرستش او است، زیرا او خداوند تاریخ و نگهدارنده قومش می‌باشد. به‌جا است که دعای رسولان را در اعمال ۴: ۲۳-۳۱ بخوانیم و مانند این مردان روزگاران گذشته، از خدا بخواهیم که حضور خود را در کلیسا از طریق آیات و عجائب نشان دهد و به برادران و خواهران ما شجاعت بخشد تا شاهدان امین مسیح باشند.

ما به خدایی امید بسته‌ایم که همواره ملکوت خود را در کشاکش ناملایمات پیش می‌برد. پس باید نگاه کنیم و منتظر عمل خداوند باشیم. وقتی می‌بینیم که خدا آنچه را که قرار بود به ضرر ملکوتش باشد، برای خیریت به کار می‌برد، دلگرم و استوار می‌شویم.

پس باشد که با ایمان با برادران و خواهران خود در کلیسای ایران متحد شویم و چشمان خود را به خداوند بدوریم.

”بیا، ای خداوند عیسی!“

کشیش تَت

شاگرد ساختن نوایمانان

بخش چهارم: حفظ رابطه صمیمی با خدا

از کشیش تَت استیوارت

اهمیت رابطه صمیمی با خدا

به منظور شاگردسازی نوایمانان رویکردهای مختلفی هست. بسیاری از آنها حالت آکادمیک دارند، یعنی بر انتقال اطلاعات در باره زندگی مسیحی متمرکز هستند. شکی نیست که نوایمانان باید چیزهای بسیاری بیاموزند، اما به عقیده من، هر رویکردی که برای تربیت نوایمانان اتخاذ شود، باید مطمئن شویم که ایشان رابطه‌ای شخصی با مسیح داشته باشند، رابطه‌ای که منجر به تغییر سیرت شود. بسیاری از اوقات، رشد روحانی شخص را بر اساس میزان اطلاعات او سنجیده‌ایم، نه بر اساس شیوه زندگی‌اش. به همین جهت، وقتی کسی مسیح را پذیرفت و اطمینان یافت که نجات پیدا کرده است، لازم است نخست تشویق شود تا رابطه‌ای شخصی و صمیمی با مسیح برقرار کند.

اغلب در نوایمانان این گرایش هست که برای رشد روحانی خود کاملاً به دیگران متکی باشند. این اتکای منفعل بر دیگران اغلب منتهی می‌شود به سرخوردگی، زیرا ممکن است خود این مسیحیان نقائص بسیاری داشته باشند. همچنین سبب می‌شود ایمانداران در راستی ریشه ندانند و دچار مشکلات متعددی شوند که باعث لغزششان گردد. پولس این نکته را چنین می‌بیند: ”آنگاه دیگر همچون کودکان نخواهیم بود تا در اثر امواج به هر سو پرتاب شویم و باد تعالیم گوناگون و مکر و حيله آدمیان در نقشه‌هایی که برای گمراهی می‌کشند، ما را به این سو و آن سو برانند.“ (افسیان ۴: ۱۴، هزاره نو). لذا اهمیت بسیاری دارد که به نوایمانان کمک کنیم تا درک کنند چگونه می‌توانند رابطه‌ای صمیمی با خدا را حفظ کنند.

قانون فرسودگی روحانی

صمیمیت با خدا یکی از ارزشمندترین هدایایی است که خدا به ما می‌دهد و نتیجه کار نجات‌بخش مسیح بر صلیب و ایمان آوردن ما است. آنچه عدالت خدا را خشنود می‌سازد و دروازه‌های آسمان را به روی ما می‌گشاید و ما را وارد حضور خدای متعال می‌سازد، خون مسیح است که در راه ما ریخته شد. اما طولی نمی‌کشد که نوایمان احساس می‌کند از خدا فاصله گرفته است. می‌بیند شک و تردید جای اعتماد به خداوند را گرفته و نگرانی و ترس جایگزین آن شادی و آرامش اولیه شده است. آنچه که او به آن پی نبرده، ”قانون فرسودگی روحانی“ است. طبق این قانون، اگر ایماندار در سلوک خود با خدا منفعل شود، دچار سردی شده،

ثمربخش بودن خود را از دست می‌دهد. هر ایماندار باید بیاموزد که چگونه رابطه خود را با خدا تقویت کند. به این منظور، باید درک کند چگونه رابطه‌اش با خدا ممکن است گسسته شود.

دلایل گسسته شدن رابطه با خدا

حال ببینیم چه شرایطی سبب می‌شود ایماندار حضور خدا را احساس نکند.

محزون ساختن روح القدس

”روح قدوس خدا را که به او تا روز رستگاری مختوم شده‌اید محزون مسازید.“ (افسیان ۴: ۳۰). این آیه حاوی یک دستور است: ”روح قدوس خدا را محزون مسازید.“ همچنین یک حقیقت را بیان می‌کند، یعنی این که هر ایماندار به هنگام نجات خود به روح القدس مَهْر می‌شود و این مَهْر گسسته نمی‌شود، بلکه تا روز رستگاری دوام می‌یابد. پس محزون ساختن روح القدس به از دست دادن نجات مربوط نمی‌شود، بلکه منظور گسسته شدن رابطه با خدا و از دست دادن احساس حضور او می‌باشد. معمولاً سه دلیل برای این امر متصور است: ۱) ممکن است گناهی باشد که شخص هنوز از آن توبه نکرده است (مزمور ۳۲: ۱-۵)؛ ۲) ممکن است در دل شخص نسبت به خدا یا دیگران تلخی وجود داشته باشد (عبرانیان ۱۲: ۱۴-۱۵)؛ و ۳) ممکن است غرور عمیقی در دل شخص باشد که مانع شود او خود را در حضور خدا فروتن سازد (یعقوب ۴: ۶-۷). هر یک از این شرایط روحانی ممکن است سبب شود ایماندار حضور خدا را احساس نکند.

خاموش ساختن روح

”روح را اطفاء مکنید.“ (اول تسالونیکیان ۵: ۱۹). در اینجا پولس هشدار می‌دهد که حرکت روح القدس را از طریق مقاومت با کلام خدا خاموش نسازیم. بهای جنگیدن با خدا از دست دادن مشارکت با او است. در این صورت خود را تنها خواهیم یافت و برکت او را از دست خواهیم داد.

خالی شدن از روح القدس

وقتی به زندگی خداوندان نگاه می‌کنیم، می‌بینیم که چند بار خدمت باعث مصرف شدن نیرویش شد. این باید هشدار بزرگی باشد برای همه پیروان او. وقتی ایمانداران در تنهایی با خدا وقت صرف نمی‌کنند، و دعا و مطالعه کتاب مقدس جزئی از برنامه روزانه‌شان نیست، صمیمیت با خدا را از دست می‌دهند.

لذا لازم است این نکات را به نوایمانان هشدار دهیم تا با جدیت و سختکوشی، رابطه‌ای صمیمی و مشارکتی دوستانه با خدا را حفظ کنند و به‌طور مرتب در حضور خدا وقت صرف نمایند.

بدعت‌های مربوط به مسیح‌شناسی

بخش سوم و آخر: بدعت آپولیناریوس

از کشیش فریبرز خدانی

اهمیت اعتقادنامه‌ها

در مقاله‌های گذشته روند تکامل بدعت‌های مسیح‌شناختی قرون دوم تا پنجم میلادی را خدمت خوانندگان محترم معرفی کردیم. در نتیجه این روند تکامل بدعت‌های مسیح‌شناختی بود که کلیسا مجبور شد درباره مسیح و نقش وی در سناریوی نجات بشر و جایگاه او در تاریخ نجات، با دقت تفکر کند. مشاهده کردیم که نظریه آریوس با مخالفت آتاناسیوس مواجه شد و کار آنقدر بالا گرفت که شورای جهانی اساقفه تشکیل گردید. شورای نیقیه پس از چندین سال بحث و تفکر سند مهم و ارزشمند نیقیه را به کلیسای مسیح تقدیم کرد. قانون ایمان نیقیه، یکی از شاهکارهای فلسفی و الهیاتی مسیحیت به شمار می‌آید. در نتیجه تدیون این سند الهیاتی بود که کلیسا توانست به طور دقیق آموزه تثلیث را به رشته بیان در بیاورد. جایگاه «قانون ایمان نیقیه» در تفکر مسیحی آنقدر مهم است که تا به امروز بسیاری از کلیساهای مسیحی به طور رسمی التزام خود به آن را اعلام می‌دارند و در اعیاد و مراسم رسمی خود از جماعت دعوت می‌کنند که قانون ایمان نیقیه را همصدا با یکدیگر تکرار کنند^۱.

باید توجه داشت که انگیزه اصلی تشکیل شورای نیقیه، اشتیاق روحانی کنستانتین به کشف حقیقت نبود. کنستانتین جهت کنترل امپراطوری پهناور خود به وحدت داخلی نیازمند بود. او می‌دانست که تفرقه و چنددستگی باعث از هم پاشیده شدن امپراطوری‌اش خواهد شد و زمانی که مناقشه میان آریوس و آتاناسیوس بالا گرفت، او از اوسیوس، اسقف کوردوبا^۲ مشورت خواست و بنا به درخواست امپراطور، در شب عید قیام سال ۳۲۵ میلادی، شورایی در کوردوبا تشکیل جلسه داد تا برای تفرقه‌ای که نظرات آریوس ایجاد کرده بود چاره‌جویی کند. پیشنهاد شورا این بود که اساقفه ممالک تحت کنترل امپراطوری روم در مکانی جمع شوند و فرمول و قانونی جهت ایجاد اتحاد کلیسایی تهیه و تنظیم نمایند. تا جایی که به کنستانتین مربوط می‌شد او یک سرباز جنگ‌دیده‌ای بیش نبود و بحث‌های فلسفی و کلامی از حوصله او خارج بودند و او تنها در پی ایجاد وحدت در میان کلیساها بود و بس. شورای نیقیه در سال ۳۸۱ میلادی به کار خود پایان داد و بدعت آریوس و

^۱ البته در میان کلیساهای پروتستان، فرقه تعمیدی Baptist و متعاقب آن کلیساهای پنطیکاستی و کاریزماتیک، از التزام رسمی به قوانین ایمان خودداری می‌کنند. علت این کارشان این است که بسیاری از فرقه‌های جدید مسیحی تلاش می‌کنند که از چهارچوبهایی که به زعم ایشان دست و پا گیر است خود را رها نگاه دارند.

^۲ Hosius of Corduba

همچنین نظرات آپولیناریوس را محکوم شمرد. ولی شهادت تاریخ این است که قانون ایمان نیقیه، و متعاقب آن تمامی فرمولهای اتحادی که شوراهای کلیسا تهیه و تدوین کردند، در حل مشکل چند دستگی کلیساها موفق نشد.

آپولیناریوس و خدمات او

آپولیناریوس^۳ یکی از جذابترین چهره‌های کلیسای اولیه بود. او و پدرش هر دو، از چهره‌های برجسته علوم انسانی عصر خود بودند. زمانی که امپراتور ژولیان^۴ دستور منع سوادآموزی به مسیحیان را داد، آپولیناریوس که می‌ترسید مسیحیان از علم محروم شوند و به خاطر بی‌سوادی ناشی از آن محرومیت، به طبقات پایین جامعه محکوم گردند، به همراه پدرش بخش عظیمی از عهدعتیق را به صورت یک شعر حماسی یونان باستان ترجمه کرد و انجیل‌ها را به صورت پرسش و پاسخ‌های افلاطونی تدوین کرد تا اینکه مسیحیان با قرائت آن ترجمه عهدعتیق بتوانند علم سکولار را نیز کسب کرده از قافله پیشرفت علمی و فن سخن عقب نمانند. او تعداد زیادی کتب تفسیر بر بخشهای مختلف کتاب مقدس نگاشت و همچنین بیش از سی جلد کتاب در دفاع از مسیحیت و نقد رسوم بت‌پرستان و فلسفه لاییک به رشته تحریر درآورد. کوتاه سخن اینکه او بیش از هر شخص دیگری به منظور ارتقاء سواد جامعه مسیحی هم عصر خود زحمت کشید. او دوست نزدیک آتاناسیوس بود و به حرارت از هومو او سیوس دفاع می‌کرد.

مشکل آپولیناریوس

آپولیناریوس به یک معنا، نماینده طرز فکر اسکندریه بود که بر الوهیت مطلق عیسی پافشاری می‌کرد ولی در عین حال ضعف فلسفی اسکندریه، به ضعف و خطای الهیاتی آپولیناریوس مبدل شد و شورای نیقیه در حالی که افراط آریوس و مکتب انطاکیه را محکوم می‌کرد، در همان حال با محکوم شمردن آپولیناریوس تفریط اسکندریه را نیز محکوم کرد و مذموم دانست. مشکل اصلی آپولیناریوس این بود که انسانیت مسیح را به گونه‌ای زیر سؤال می‌برد که مآلاً کل موضوع نجات مورد تردید قرار می‌گرفت.

پدران کاپادوکیه^۵ حقیقت مهمی را به کلیسای مسیح تعلیم داده‌اند، حقیقتی که باید در اذهان ما شبانان حک شود و ملکه گوش ما بماند. سخن اصلی پدران کاپادوکیه این بود که: «آنچه را که خدا نتواند بر خود بگیرد، خدا نمی‌تواند فدیہ بدهد». پرسش اصلی نجات‌شناسی این است که خدا انسانیت را چگونه نجات می‌دهد؟ و در نتیجه پاسخ ایشان به آن پرسش بود که بدعت آریوس محکوم گردید. خدا انسان را اینگونه نجات داد که خود کاملاً انسان شد. او ذهن، جسم، طبیعت، و نفس بشری را اختیار کرد. و دقیقاً همینجا بود که آپولیناریوس هم

³ Apollinarius

⁴ Julian

⁵ Capadocian Father

به خطا افتاد. او می‌گفت: «عیسی مسیح از هر نظر انسان بود ولی دارای نفس^۶ الهی بود». به بیانی دیگر، خدا انسانیت و کالبد خالی عیسی را به وسیله نفس الهی خود پُر ساخت. در میان کشیشان ایرانی زیاد شنیده می‌شود که می‌گویند: «عیسی انسانیت را پوشید» یا اینکه «لباس جسم به تن کرد»، این عزیزان به طور ناخواسته خطای آپولیناریوس را مرتکب می‌شوند.

چرا شناخت این بدعت مهم است؟

اهمیت شناخت این بدعت این است که تعلیم بسیاری از کلیساهای امروزی، آپولیناری^۷ می‌باشد. چند بار شنیده‌اید که به شما گفته شده است که: «سوال نکن، بلکه فقط ایمان داشته باش». بارها شنیده‌ام که همسرم با لذت و شکرگزاری درباره دانشگاه علوم الهی خود سخن رانده می‌گوید که: «یکی از ارزشمندترین خصوصیات دانشکده ما این بود که ما می‌توانستیم سوال کنیم!» و شوربختانه بسیار دیده‌ایم کلیساهای و دانشکده‌های علم الهی را که در آنها سوال کردن امری کفرآمیز تلقی می‌گردد. مسیحیت هرگز تعلیم نمی‌دهد که به منظور نجات یافتن و رشد کردن در ایمان، ابتدا لازم است سر خود را از مغز خالی کنیم. در حین نجات، تعویض مغز صورت نمی‌گیرد. پطرس رسول، برعکس به ما صراحتاً می‌گوید که: «پیوسته مستعد باشید تا هر که سبب امیدی را که دارید از شما بپرسد، او را جواب دهید، لیکن با حلم و ترس» (اول پطرس ۳: ۱۵). خدا از ما نخواسته است که مغز خود را به دور بیفکنیم بلکه آن را تازه کنیم (رومان ۱۲: ۱-۲).

آپولیناریوس می‌گفت که در زمان نجات، اراده بشر دستخوش اضمحلال شده، اراده الهی جای آن را خواهد گرفت. حال آنکه آن چیزی که ما را بشر می‌سازد، آنچه که عیسی مسیح را انسان کامل می‌ساخت، وجود اراده است. خواننده تیزبین متوجه می‌شود که آپولیناریونیزم همان دوستیزم است که بار دیگر سر از لاک بیرون آورده است. شاعر چه زیبا گفته است که: «هر لحظه به رنگی بت عیار در آمد». به جهت آنکه خدا تمامیت انسانیت مرا نجات بدهد، لازم بود که او تمامیت انسانیت مرا به خود بگیرد. در زمان نجات، تنها چیزی که در زندگی ما تغییر پیدا می‌کند، وضعیت رابطه ما با خدا است. فکر می‌کنم که بسیاری با این گفته کارل مارکس آشنا هستیم که می‌گفت: «در مبارزه طبقاتی، پرولتاریا هیچ چیز برای از دست دادن ندارد مگر زنجیرهایش را». اجازه بدهید که با استفاده از این تعبیر بگویم که در زمان نجات یافتن، تنها چیزی که ما از دست خواهیم داد، گناهانمان است و بس.

در نقشه نجات خدا، صبر و محبت خدا پنهان شده است، صبر و محبتی که به ما اجازه می‌دهد تا خودمان باشیم، تا خطا کنیم، تا اشتباه کنیم، تا به عنوان فرزندان دلبند او بارها به زمین بخوریم و بر خیزیم، تا به طور طبیعی رشد کرده، بلوغ واقعی را تجربه نماییم. خدایی که با قدرت خود، بیاید و ذهن و اراده ما را با ذهن و نفس و اراده خود تعویض کند، خدای صبور و پر محبتی نیست؛ و به همین شکل، آن شبانی هم که نخواهد

^۶البته باید گفت که کلمه‌ای که آپولیناریوس به جهت نفس و وجود استفاده می‌کرد nous بود و نه psuche.

^۷ Apollinarian

متحمل ضعف‌ها و اشتباهات فرزندان نابالغ خدا بشود و برعکس در پی یافتن راه حلی سریع به جهت رشد سریع گله خود باشد، شبان صبور و پر محبتی نیست.

رهبر خدمتگزار

بخش پنجم: رهبری که مانند مسیح می‌بخشاید

نوشته کشیش تَت استیوارت

هستند بسیاری که می‌خواهند در بدن مسیح به سمت رهبری برسند، اما اکثر آنان درکی ناچیز یا هیچ درکی از ماهیت رهبر خدمتگزار ندارند و نمی‌دانند این امر تا چه اندازه با آنچه در فرهنگ دنیوی ما یافت می‌شود تفاوت دارد. در طول سی سالی که در خدمت خدا بوده‌ام، شاهد مشکلی بوده‌ام که بسیاری از خدمت‌ها را نابود ساخته است، و آن روحیه عدم بخشش است. اگر در خدمت باشید، قطعاً هر روزه با کسانی مواجه می‌شوید که با مسیح مخالفت می‌کنند و می‌کوشند به شما لطمه بزنند و دلسردتان سازند. چگونگی مواجهه شما با این حملات عمق ایمان شما و بلوغ سیرتتان را آشکار می‌سازد. اما به عقیده من، عمیق‌ترین دردی که متحمل خواهید شد، از جانب ایمانداران خواهد آمد. وقتی سایر ایمانداران سیرت شما را با اتهامات نادرست مورد حمله قرار می‌دهند، درد ناشی از آن ممکن است تحمل‌ناپذیر باشد و دعوت کتاب‌مقدس به بخشایش شاید تقریباً غیر ممکن به نظر برسد. اما در چنین شرایطی است که رهبر خدمتگزار با بخشیدن افراد قدرت مسیح را نمایان می‌کند و از این طریق، با زندگی خود دیگران را به قدرت دگرگون‌کننده مسیح نزدیکتر می‌سازد.

دلایل عدم بخشش

اگر قصد داریم مانند عیسی رهبری کنیم، باید حاضر باشیم با تمایلات گناه‌آلود خود روبرو شویم و با فیض خدا بر آنها چیره گردیم. به چند دلیل ممکن است بخشیدن دیگران دشوار باشد. دلیل اول شاید این باشد که از نبخشیدن کسی که ما را زخمی کرده لذت ببریم و به غلط تصور کنیم که با نبخشیدن او، به او لطمه می‌زنیم. دوم اینکه ممکن است کار خود را توجیه کنیم و بگوییم که اگر خطاکار را ببخشیم، او ما را ضعیف خواهند پنداشت و به لطمه زدن ادامه خواهد داد و هیچگاه درس عبرت نخواهد گرفت. به این ترتیب، وجدان خود را آرام ساخته، به خود می‌گوییم که قصد ما واقعاً این است که به طرف مقابل کمک کنیم تا در ایمان رشد کند. دلیل سوم برای این که بعضی از رهبران نمی‌توانند ببخشند این است که از بلوغ کافی برای این کار برخوردار نیستند. پولس رسول می‌فرماید: ”متحمل یکدیگر شده، همدیگر را عفو کنید هرگاه بر دیگری ادعایی داشته باشید. چنانکه مسیح شما را آمرزید، شما نیز چنین کنید.“ (کولسیان ۳: ۱۳). در اینجا حکمی روشن از کلام خدا داریم در این خصوص که باید یکدیگر را تحمل کنیم و آنانی را ما را دردمند می‌سازند

ببخشیم و این کار را با قدرت مسیح انجام دهیم که ما را بخشید. من معتقدم که می‌توانیم جلوتر برویم و بگوییم که وقتی ما که خادمین مسیح هستیم کینه به دل می‌گیریم، ریاکاری می‌کنیم و همان پیامی را که به دیگران موعظه می‌کنیم، منکر می‌شویم. چه تعداد واعظانی هستند که اعتبار خود را از دست داده‌اند، زیرا این فروتنی را نداشته‌اند که راهی برای مصالحه با دیگران بیابند!

در زندان تلخی

در رساله به عبرانیان به ریشه تلخی اشاره شده که در قلبی رشد می‌کند که نمی‌بخشد، و هشدار داده شده که این گونه تلخی باعث آلوده شدن بسیاری می‌گردد (عبرانیان ۱۲:۱۵). رهبر خدمتگزار باید بتواند نشانه‌های تلخی را در دل خود بیابد و سریع به آنها بپردازد، زیرا وقتی روحیه عدم بخشش وجود داشته باشد، شیطان در دل ما جای پای می‌یابد که روح‌القدس را محزون می‌سازد و روابط ما را با دیگران مسموم می‌کند. وقتی در قسمتی از دل ما کینه باشد، غیر ممکن است بتوانیم خداوند را با تمام دل بپرستیم، و این امر گاه باعث سردی روابط ما با خدا و با دیگران می‌گردد. عیسی عواقب نبخشیدن را به شکنجه شدن در زندان تشبیه کرده است (متی ۱۸:۳۴). از این رو، شخص باید با فروتنی، در فیض و قدرت روح‌القدس، از خدا طلب شفا و قدرت بخشیدن را بکند. به همین دلیل است که برای همه ما مهم است بیاموزیم از روح‌القدس برای مصالحه با دیگران هدایت بپذیریم.

گامهایی برای بخشیدن

من شما را ترغیب می‌کنم تا با دعا، در مورد گامهای زیر تأمل کنید و بگذارید خداوند به شما نشان دهد که چگونه می‌توانید مانند عیسی ببخشید.

درد خود را تصدیق کنید

پیش از هر چیز، درد و جراحاتی را که دیگران بر شما وارد ساخته‌اند تصدیق کنید. من نمی‌دانم چرا بسیاری از ایمانداران فکر می‌کنند کار درست و مسیحی این است که زخمی را که دیگران بر او وارد آورده‌اند انکار کنند. مسأله این است که دردی که انکار شده، سرکوب می‌شود و در نهایت باعث ایجاد بسیاری از مشکلات روحانی و جسمانی می‌گردد. ممکن است وسوسه شوید که دردتان را به دیگران بگویید و به این ترتیب، به شهرت و سیرت طرف مقابل لطمه بزنید. این واکنشی است گناه‌آلود به دردتان. بسیار سالم‌تر است که نخست نزد خداوند فریاد بر آورید و همه غم‌های خود را به او بگویید.

آگاهانه تصمیم بگیرید ببخشید

تصمیم بگیرید خطاکار را ببخشید (افسیان ۴: ۳۲). ممکن است احساس نکنید که باید ببخشید، اما می‌توانید این کار را به‌خاطر اطاعت از مسیح انجام دهید. شاید لازم باشد از خدا قدرت لازم برای بخشیدن را طلب کنید. ممکن است لازم باشد حتی خدا را ببخشید که اجازه داده چنین رنجی وارد زندگی‌تان شود. آنچه که قطعاً به شما کمک خواهد کرد، این است که مرور کنید که خدا چه رحمت و بخشایشی نسبت به شما داشته است (رومیان ۴: ۷-۸). یک نشانه واقعی از این که روح‌القدس در دل شما کار می‌کند، این است که دیگر با وسواس در باره شخص خطاکار فکر نخواهید کرد، بلکه آگاهانه اوضاع را به دست خدا خواهید سپرد.

برای خطاکار دعا کنید

از خدا بخواهید به شما کمک کند تا خطاکار را از دریچه رحمت و شفقت او ببینید. این ممکن است کمک کند تا تشخیص دهید که خود او مشکلات عاطفی بسیاری دارد و برای همین خشم خود را روی دیگران تخلیه می‌کند، اما خودش عمیقاً محتاج به شفا است. شروع کنید به دعا کردن برای او و به یاد داشته باشید که عیسی ما را تعلیم داد تا دشمنان خود را لعنت نکنیم، بلکه برای ایشان برکت بطلبیم (لوقا ۶: ۲۸).

قدم عملی برای مصالحه

وقتی این گامها را بر می‌دارید، خداوند شما را هدایت خواهد کرد تا رابطه خود را با کسانی که مشکلی دارید اصلاح کنید. قدم عملی برای مصالحه را خدمتتان ارائه می‌دهم. شما به‌عنوان پیرو مسیح و شبان گله خدا دعوت دارید تا قدم اول را بر دارید و وقتی را برای ملاقات از طرف مقابل درخواست کنید. پیشنهاد من این است که این ملاقات در محلی خنثی صورت گیرد تا هر دو احساس راحتی کنید. وقتی با دعا برای این ملاقات آماده می‌شوید، حاضر باشید بپذیرید که چگونه در ایجاد مشکل دخیل بوده‌اید. گاه خطایی از ما سر زده، اما واکنشهای ما در قبال مسأله درست نبوده است. بنابراین، می‌توانیم کوتاهی‌های خود را در قطع ارتباط تصدیق کنیم (یعقوب ۵: ۱۶). اشتیاق خود را برای شفا ابراز کنید و نقطه نظر خود را در باره وضعیت شرح دهید. به‌خاطر کوتاهی‌های خود در ایجاد وضعیت عذرخواهی کنید و آماده باشید تا به گفته‌های طرف مقابل گوش دهید. بکوشید راهی برای مصالحه بیابید و مصمم باشید مشکلاتی را که سر بر می‌آورند حل کنید و نگذارید این مشکلات در دلتان لانه کنند و دوستی شما را از میان ببرند.

یک بیماری مُهلک:

انجیل تندرستی و ثروت

نوشته پروفسور گوردون فی

بخش چهارم و آخر: دیدگاه عهدجدید در زمینه ثروت و دارایی

در سه شماره گذشته، بررسی انجیل تندرستی و ثروت را تکمیل کردیم. اینک به بحث در باره دیدگاه کلی عهدجدید در زمینه ثروت و دارایی خواهیم پرداخت.

تنش با فرهنگ مادی رایج

کلیسا در طول تاریخ بارها به خاطر موجودیت خود همچون قومی بیگانه بر روی زمین، در مبارزه بوده است. این امر به‌طور خاص در خصوص نگرش آن به موضوع ثروت و دارایی مادی صدق می‌کند. در دو قرن نخست مسیحیت، این مبارزه نسبتاً ساده بود. مسیحیان در این زمینه، کم و بیش در نقطه مقابل فرهنگ رایج ایستاده بودند. اما زمانی که امپراطور به مسیحیت گروید، مبارزه سخت شد. نهضت دیرنشینی یکی از پیامدهای مستقیم این امر بود. در دوره‌های بعدی، شاهد فراز و نشیبهایی برای انطباق با فرهنگ دنیادوستی یا رد آن می‌باشیم. گاه انطباق با این فرهنگ منجر به حس خطا شده که به نوبه خود سبب پیدایی الهیاتی برای رد این فرهنگ گردیده، حال آنکه بعضی دیگر الهیاتی ساخته‌اند تا انطباق کامل با دنیادوستی را توجیه کنند. این مبارزه تاریخی امروزه واقعیتی آگزستانسلی برای مسیحیت آمریکایی است. در سالهای اخیر، شکوفایی وضعیت اقتصادی آمریکا موجب ثروتمند شدن اکثر آمریکاییان گردیده، و سبب ایجاد تنش فراوان برای مسیحیان آمریکایی شده است، خصوصاً با توجه به حکم کتاب مقدس برای توجه به فقیران و این واقعیت که یک و نیم میلیارد نفر از جمعیت جهان دچار سوء تغذیه می‌باشند. اکثر مسیحیان ثروتمند آمریکایی نسبتاً راحت با سبک زندگی مرفه کنار آمده‌اند، و چندان به این امر فکر نمی‌کنند. عده‌ای دیگر تفاوت فاحش میان وضعیت مرفه خود و آن ناصری فقیر را حس کرده‌اند که انسانیت کامل او الگویی است برای ما؛ در نتیجه، ایشان ساده‌زیستی را در پیش گرفته‌اند. اما بعضی دیگر شروع کرده‌اند به استدلال که رفاه و ثروت دقیقاً قصد خدا و اراده کامل او برای فرزندانش می‌باشد.

من در این مقاله قصد ندارم این تنشهای موجود را میان مسیحیان در جامعه مدرن آمریکا حل و فصل کنم. بلکه تلاشم این است که نشان دهم خود عهدجدید در باره ثروت و مواهب مادی چه تعلیمی می‌دهد، تا چشم‌اندازی بر اساس کتاب مقدس به دست دهم تا با توجه به آن بتوان بحث کرد و تصمیم گرفت.

نگرش عهدجدید به ثروت

هر کسی حتی با شناختی سطحی از عهدجدید، می‌داند که ایمان مسیحی قطعاً جانب "فقیران" را می‌گیرد و "ثروتمندان" مرتباً مورد نکوهش قرار گرفته‌اند. از همین رو است که عیسی می‌فرماید: "خوشابه‌حال شما ای مساکین" و "وای بر شما ای دولتمندان" (لوقا ۶: ۲۰، ۲۴). او مسیح بودن خود را با این عبارت اعتبار بخشید که "فقیران بشارت می‌شنوند." (متی ۱۱: ۵؛ ریک. لوقا ۴: ۱۸)؛ اما در باره ثروتمندان می‌فرماید: "سهل‌تر است که شتر به سوراخ سوزن در آید از اینکه شخص دولتمند به ملکوت خدا داخل شود." (مرقس ۱۰: ۲۵). او در مثل برزگر در باره "غرور دولت و هوس چیزهای دیگر" هشدار می‌دهد که می‌توانند کلام خدا را خفه کنند (مرقس ۴: ۱۹)، و در جای دیگر می‌فرماید که شخص نمی‌تواند خدا و پول را خدمت کند، چون این دو ارباب، در نقطه مقابل یکدیگر هستند (متی ۶: ۲۴).

چنین نگرشی در خصوص ثروت در نوشته‌های یعقوب و پولس نیز منعکس است، و نیز در مکاشفه که می‌فرماید: "وای، وای، ای شهر عظیم که به کتان و ارغوانی و قرمز ملبّس می‌بودی، و به طلا و جواهر و مروارید مزین، زیرا در یک ساعت اینقدر دولت عظیم خراب شد." (مکاشفه ۱۸: ۶ و نیز ۱۷). یعقوب کلیسا را به‌خاطر جانبداری از ثروتمندان نکوهش می‌کند (۲: ۱-۷)، و خصوصاً در ۵: ۱-۶ ثروتمندان را به‌خاطر ظلم به فقیران محکوم می‌نماید ("هان ای دولتمندان، به‌جهت مصیبت‌هایی که بر شما وارد می‌آید، گریه و ولوله نمایید."). پولس نیز هشدار می‌دهد که ثروتمندانی که "ضیافت محبت" و شام خداوند را بدون توجه به فقیران برگزار می‌کنند، تحت داوری خدا قرار خواهند گرفت (اول قرنثیان ۱۱: ۱۷-۳۴). در جای دیگر، به کسانی که می‌کوشند ثروتمند شوند هشدار داده، می‌فرماید که این گونه افراد "گرفتار می‌شوند در تجربه و دام و انواع شهوات بی‌فهم و مضر که مردم را به تباهی و هلاکت غرق می‌سازند." (اول تیموتائوس ۶: ۶-۱۰).

در پرتو چنین آیاتی، جای تعجب نیست که مسیحیان ثروتمند گاه احساس تقصیر می‌کنند، گویی ثروت، یا ثروتمند بودن، فی‌نفسه بد است. اما چنین نیست. همان‌گونه که خواهیم دید، سوء استفاده از ثروت یا انباشتن است که جای بحث دارد، در حالی که دیگران در نیاز به سر می‌برند.

البته می‌توان مانند بعضی استدلال کرد که این آیات صرفاً بازتابی از جامعه‌شناسی مسیحیان اولیه است که که بنیانگذارش نجاری روستایی بود و پیروان اولیه‌اش "بسیاری به‌حسب جسم حکیم (نبودند) و بسیاری توانا نی و بسیاری شریف نی." (اول قرنثیان ۱: ۲۶) و گاه مصادره اموال خود را تجربه می‌کردند (عبرانیان ۱۰: ۳۴). مبارک خواندن فقیران و محکوم ساختن ثروتمندان صرفاً شکلی از فضیلت بخشیدن به ضروریات بود.

اما چنین قرائت جامعه‌شناختی از عهدجدید کاملاً حاکی از درک نادرست انگیزه‌های الهیاتی اخلاقیات عهدجدید است، اخلاقیاتی که در نهایت، ناشی از مکاشفه خدا در عهدعتیق است که در آن خدا خودش مدافع تمام عیار فقیران است.

در اینجا باید توجه داشت که "فقیر" (یا "مسکین")، هم در عهدجدید و هم خصوصاً در عهدعتیق، تنها بر کسانی دلالت ندارد که در فقر اقتصادی به سر می‌برند. "فقیر" یا "مسکین" کسی است که عاجز و محروم است و شرایطش او را وادار می‌سازد به کمک دیگران متکی باشد. این امر خصوصاً شامل بیوه‌زنان و یتیمان، و نیز بیگانگان و حتی لایوان می‌گردد. بنابراین، شریعت عهدعتیق آکنده است از احکامی در دفاع از چنین افرادی در مقابل بزرگنمایی قدرتمندان که طبعاً صاحب قدرت و ثروت هستند.

نگرش عهدعتیق به ثروت

اما جالب است که عهدعتیق اغلب همچون متعادل‌کننده عهدجدید در زمینه ثروت و کامیابی شخصی تلقی شده است، زیرا در آن مرتباً به کامیابی بر می‌خوریم (خصوصاً زمین و فرزند) و گفته شده که اینها دلیلی بر لطف خدا هستند (برای مثال، تثنیه ۲۸:۱۴؛ مزمور ۱۱۲:۱-۳؛ ۱۲۸:۱-۴). تا آن حد که سیر فرانسیس بیکن می‌توانسته بنویسد: "کامیابی برکت عهدعتیق است و سختی برکت عهدجدید."

اما آنچه اغلب در خصوص چنین آیاتی نادیده گرفته می‌شود، این است که آنها مستقیماً به مقوله‌های عدالت خدا ارتباط دارند. به شخص تنها زمانی و عده فراوانی و خانواده داده شده که عادل باشد، یعنی مطابق شریعت خدا سلوک کند. اما عادل بودن به‌طور خاص به این معنی بود که شخص به فقیران و ستم‌دیدگان توجه کند یا از حق ایشان دفاع نماید.

چنین توجهی به فقیران و مظلومان چنان بر عهدعتیق حاکم است که آن را در همه لایه‌های این کتاب می‌یابیم، یعنی در شریعت، در روایات، در اشعار، در حکمت، و در انبیا.

به این ترتیب، در بخشی که به "کتاب عهد" معروف است (خروج ۲۱-۲۳)، درست در وسط احکام مربوط به اغفال باکره‌ها، جماع با حیوانات، جادوگری، و قربانی کردن برای خدایان بیگانه، به قوم اسرائیل گفته شده که با غریبان بدرفتاری نکنند و به ایشان ظلم روا ندارند (۲۱:۲۲)، و بر بیوه‌زنان و یتیمان ستم نرانند (۲۲:۲۲). اگر چنین ظلمی روا دارند، به ایشان این هشدار داده شده است: "خشم من مشتعل شود و شما را به شمشیر خواهم کشت و زنان شما بیوه شوند و پسران شما یتیم." (۲۲:۲۳-۲۴). در همین بخش، به قوم اسرائیل حکم شده که بدون ربا به فقیران قرض دهند و ردای شخص فقیر را که به‌عنوان گرو گرفته شده تا پیش از غروب آفتاب به او باز گردانند، زیرا "من رحیم هستم." در خروج ۲۳:۱۰-۱۱، سال سبّت به‌طور خاص برای فقیران مقرر شد، همچنین سال یوبیل در لایوان ۲۵ و ۲۷.

همین توجه و دغدغه برای محرومان در سراسر کتاب تثنیه دیده می‌شود (برای مثال، ۱۷:۱۰-۱۹؛ ۱۵:۱-۴ و ۷-۱۱؛ ۲۴:۱۴-۲۲؛ ۲۷:۱۹) و نیز در مزامیر که خدا به‌طور خاص در آنها ستوده شده، زیرا

برای فقیران فکر می‌کند و به کمک ایشان می‌شتابد (مثلاً ۹:۸-۹، ۱۲، ۱۸، ۱۰:۹-۱۴، ۱۷-۱۸؛ ۱۲:۵؛ ۲۲:۲۴-۲۶؛ ۳۵:۱۰؛ ۶۸:۴-۵، ۱۰). در مزمور عظیم مسیحایی، یعنی مزمور ۷۲، "پسر پادشاه" بیش از هر چیز، "مساکین تو را به انصاف (داوری خواهد نمود)." (آیه ۲). او "مساکین قوم را دادرسی خواهد کرد و فرزندان فقیر را نجات خواهد داد." (آیه ۴؛ نیز ر.ک. آیات ۱۲-۱۴).

دقیقاً به این علت که خدا این گونه "هست"، و مسح شده او نیز چنین "خواهد بود" (ر.ک. اشعیا ۱۱:۴؛ ۴۲:۱-۴؛ ۶۱:۱)، از قوم او خواسته شده تا از حق فقیران دفاع کنند. این امر مخصوصاً در مورد صاحبان قدرت صدق می‌کند. بنابراین، داوری نهایی خدا زمانی در مورد اخاب اعلام می‌شود که وی نابوت را به قتل رسانید و تاکستان او را غصب کرد (دوم پادشاهان ۲۱)؛ بخش نیرومندی از دفاع ایوب از عدالت خود نیز بر این استوار بود که به فقیران توجه نشان داده بود (۲۹:۱۱-۱۷؛ ۳۱:۱۶-۲۳).

همه اینها در نوشته‌های انبیا به اوج خود می‌رسد، انبیاپی که قوم اسرائیل را به سه علت محکوم می‌کردند: بت‌پرستی، زناکاری، و بی‌عدالتی در حق فقیران (ر.ک. ۲۲:۲۱-۲۷ که در بالا ذکر شد). خدا به این علت اسرائیل را محکوم می‌کند که "مرد عادل را به نقره و مسکین را به زوج نعلین فروختند." (عاموس ۲:۶-۷)، و "عدالان را به تتگ می‌آورد و رشوه می‌گیرید و فقیران را در محکمه از حق ایشان منحرف می‌سازید." (۵:۷، ۱۲). نیز ر.ک. اشعیا ۱:۱۷، ۲۳؛ ۳:۱۵؛ ۵:۸، ۲۳؛ ۵۸:۱-۱۲؛ میکاه ۲:۱-۲، ۸-۹؛ ۳:۱-۴، ۱۱؛ ۶:۸-۱۲؛ زکریا ۷:۸-۱۴ و بسیاری دیگر از آیات مشابه.

بنابراین، عدالت در عهدعتیق خوش‌رفتاری با فقیران و رسیدگی به آنان را واجب می‌سازد. خدا اینچنین است و اینچنین عدالتی را طلب می‌کند. قرار نیست که فقیران چیزهای بهتر را دریافت کنند یا به شکلی متفاوت با آنان رفتار شود، بلکه باید عادلانه با آنان رفتار کرد، و همراه با رحمت. از آنجا که داوران یا قاضی‌ها تحت کنترل قدرتمندان و ثروتمندان بودند، فقیران تنها می‌توانستند به خدا متوسل شوند. از این رو، جای تعجب نیست که در بخشهای مسیحایی کتاب مقدس، نیاز فقیران مورد توجه خاص خدا قرار می‌گیرد.

ثروت در عصر نوین مسیحایی

در چنین چارچوب "تحقق" است که باید خدمت عیسی را مورد توجه قرار دهیم. اما بُعد دیگری نیز هست. با عیسی ملکوت خدا به ظهور رسید. این برای او- و نیز برای مسیحیان اولیه- به این معنا بود که در شخص او و در خدمتش، عصر مسیحایی و "برکت" آینده، قدم به عرصه دنیا گذاشت. بنابراین، عیسی آغاز پایان است، گشایش فرمانروایی نهایی خدا. لذا او برای خبر خوش برای فقیر آمد، و این برای عیسی به این معنا بود که نه تنها زمان برقراری عدالت برای محرومان اقتصادی و قشر آسیب‌پذیر جامعه فرا رسیده بود، بلکه زمان پذیرش فیض‌آمیز گناهکاران از سوی خدا و بخشایش ایشان نیز.

دقیقاً از آنجا که با او عصر نوین آغاز شده بود، لذا نظام قدیم و ارزشها و بی‌عدالتی‌های آن می‌بایست سرنگون گردد. از آنجا که فرمانروایی خدا آمده بود، مردم از ظلم خودکامگان رهایی می‌یافتند. نمی‌توان هم

خدا را خدمت کرد و هم مَمونا (پول) را. از آنجا که خدا ما را می‌پذیرد و به ما ایمنی می‌بخشد، دیگر نیازی نداریم برای امور مادی مضطرب باشیم (متی ۲۴:۶-۳۴). و از آنجا که خدا ما را می‌پذیرد و به ما ایمنی می‌بخشد، می‌توانیم اموال خود را بفروشیم و از نیازمندان دستگیری کنیم (لوقا ۱۲:۳۲-۳۴) و دشمنان خود را آزادانه دوست بداریم و بدون امید عوض قرض دهیم (لوقا ۶:۳۲-۳۶). از این رو، یوحنا رسول بعدها فرمود که اگر کسی ثروتمند باشد و به فکر فقیران نباشد، چنین شخصی چیزی در باره محبت خدا درک نکرده است (اول یوحنا ۳:۱۷-۱۸؛ نیز ر.ک. ۴:۱۹-۲۱).

در این چارچوب دوگانه است که باید اشارات عهدجدید را در باره پول و اموال مورد توجه قرار دهیم، یعنی در چارچوب مکاشفه خدا همچون کسی که حق فقیران را اعاده می‌کند و گشایش فرمانروایی خدا در خدمت عیسی. فقر فی نفسه تکریم نمی‌شود، ثروت نیز محکوم نمی‌گردد. در عصر نوین نظامی کاملاً جدید برقرار شده، با نگرشی جدید به امور، و با نظام ارزشی جدید.

ارزشی معادل صفر

روشن است که عیسی اموال را در عصر قدیم همچون چیزی می‌بیند که صاحب ما است، نه اینکه ما صاحب آن باشیم. اموال اربابی ظالم است و منجر به امنیت کاذب می‌شود. از این رو، برخی از محکم‌ترین سخنانش به همین موضوع مربوط می‌شود: ”وای بر شما ای دولت‌مندان... ای سیرشدگان.“ (لوقا ۶:۲۴-۲۶)، نه به این دلیل که ثروت شرّ باشد، بلکه افسوس، به این دلیل که ثروتمندان ”تسلی خود را یافته‌اند.“ ایشان خود را محتاج چیزی نمی‌بینند، حتی خدا. ایشان مانند آن ثروتمند نادان، می‌کوشند بیشتر و بیشتر داشته باشند، زیرا فکر می‌کنند زندگی در این است که اموال بیشتری داشته باشند؛ اما ایشان برای خدا ثروتمند نیستند (لوقا ۱۲:۱۳-۲۱).

عیسی فرمود که چه دشوار است دخول ثروتمندی به ملکوت خدا. آسانتر است که شتر از سوراخ سوزن عبور کند. منظور عیسی این است که برای اینکه ثروتمندی نجات بیابد، معجزه‌ای لازم است، زیرا ایشان در اموال خود احساس ایمنی می‌کنند.

اما این نیز روشن است که عیسی نگرشی ریاضت‌باورانه در باره اموال نداشت. گرچه او جای سر نهادن نداشت (لوقا ۹:۵۸)، هم خود و هم شاگردانش از سوی زنان ثروتمند حمایت می‌شدند (لوقا ۸:۲ به بعد)؛ و پطرس خانه‌ای در کفرناحوم داشت که عیسی در آن منزل می‌کرد. او بر اساس حکم چهارم از ده فرمان موسی، می‌فرماید که فرزندان باید از دارایی خود به والدین خود کمک کنند (مرقس ۷:۹-۱۳). وقتی در باره قرض دادن بدون امید عوض سخن می‌گوید، پیش‌فرض او این است که شخص باید پولی داشته باشد که قرض دهد. عیسی برای صرف شام هم به منزل ثروتمندان می‌رفت و هم به منزل فقیران. از زکی خواسته نشد همه دارایی خود را ببخشد؛ همینکه او تصمیم گرفت جبرانی اضافی بکند، نشانه نجات او بود.

همه اینها به این دلیل است که در نظر عیسی ثروت و دارایی ارزشی معادل صفر داشت. آنها در عصر نوین مطلقاً به حساب نمی‌آیند. آنکه دو جامه دارد، باید آن را با کسی که ندارد قسمت کند (لوقا ۳: ۱۱). اموال را باید فروخت و به فقرا داد (لوقا ۱۲: ۳۳). بدیهی است که در عصر نوین، "ثروت تقسیم‌نشده" مخالف با ملکوت خدا است، ملکوتی که همچون خبر خوش به فقیران ظهور می‌کند. بنابراین، مارتین هنگل با شیوایی در این زمینه نوشته است:

عیسی علاقه‌ای به نظریه‌های جدید در باره درستی یا نادرستی خود ثروت، و در باره منشأ دارایی‌ها و توزیع بهتر آنها نداشت؛ بلکه او همان نگرش رسواکننده و بدون محظوری را در پیش گرفت که در خصوص حاکمیت اشغال‌گرانه روم و همدستان یهودی آن داشت. قریب‌الوقوع بودن ملکوت خدا همه این چیزها را عملاً فاقد قدرت می‌سازد، زیرا در آن، "بسا اولین که آخرین می‌گردند و آخرین اولین؛" (مرقس ۱۰: ۳۱؛ متی ۱۹: ۳۰؛ ۲۰: ۱۶؛ لوقا ۱۳: ۳۰). البته عیسی به‌سختی به مَمّونا، هر جا که دل انسان را به تسخیر در می‌آورد، حمله می‌کند، زیرا این موضوع به آن حالتی شیطانی می‌دهد و چشم انسان را به روی خدا کور می‌سازد. یا به عبارتی ملموس‌تر - به روی نیازهای همسایه. هر جا که انسان در آرزوی ثروت باشد، به دارایی وابسته باشد، و بکوشد اموال خود را فزونی بخشد و به‌وسیله آن بر دیگران سلطه‌جویی کند، مَمّونا مورد پرستش قرار می‌گیرد.

وارستگی و قناعت

دقیقاً همین نگرش عصر نوین را در فصل‌های اولیه کتاب اعمال می‌یابیم. کلیسای اولیه جامعه اشتراکی "نبود". اما جامعه‌ای نوین بود - قوم جدید خدا. از این رو، کسی اموال خود را از آن خود نمی‌دانست. آمدن روح‌القدس که نشانه آغاز نظام نوین بود، ایشان را از نیاز به مال‌اندوزی آزاد ساخته بود. بنابراین، کفایت وجود داشت، و کسی در نیاز نبود.

همین نگرش بدون دغدغه به ثروت و دارایی در سراسر نوشته‌های پولس مشاهده می‌شود. او در مسیح فردی است رها و وارسته که می‌داند در هر شرایطی چگونه قانع باشد. او نیاز و فراوانی را می‌شناسد، هم گرسنگی و هم سیری را. او "قوت هر چیز" را دارد - که در این چارچوب منظور به‌روشنی نیازمند بودن است! - "در مسیح که او را تقویت می‌بخشد." (فیلبی ۴: ۱۰-۱۳).

به همین دلیل، به کسانی که چیزی ندارند، می‌گوید تا به خوراک و پوشاک خود قانع باشند: "آنانی که می‌خواهند دولتمند شوند، گرفتار می‌شوند در تجربه و دام." (اول تیموتائوس ۶: ۶-۱۰). اما بعد به یاد کسانی می‌افتد که تصادفاً ثروتمند هستند. می‌فرماید که ایشان باید نسبت به آن بی‌تفاوت باشند و به آن امید نبندند، بلکه "سخی و گشاده‌دست باشند"، زیرا ثروت واقعی همین است (۱۷: ۶-۱۹).

به نظر من، این همان چارچوب مبتنی بر کتاب مقدس است که در آن مسیحیت آمریکایی باید یک بار دیگر شروع به حرکت کند و موجودیت خود را در آن بیابد. برای بسیاری از ما، این به معنی پیشه کردن زندگی ساده‌تری است، نه همچون حکم، بلکه از راه فیض. برای بسیاری نیز به معنی شجاعت است. شجاعت برای ایستادن در برابر بت‌پرستی فرهنگ مادی ما، و شجاعت برای صرف وقت و پول به "مسائل غیر محبوب"، نظیر اصلاح وضع زندانها و فقر جهانی. طرح‌هایی چون Bread for the World، John Perkins، Voice of Calvary در میسی‌سی‌پی، the Catholic Worker Movement، و Charles Colson's Prison Fellowship، می‌توانند برای ما راهنمای خوبی برای کمک کردن باشند. دعوت خدا از ما این است که به ایمان کتاب مقدس و به اطاعت ریشه‌ای از خداوندمان عیسی مسیح باز گردیم. این امر مستلزم فقر نیست، اما مستلزم عدالت است، عدالتی که در این چارچوب، به معنی این است که از ثروت خود نه برای اعمال نفوذ بر دیگران، بلکه برای مرهم گذاشتن بر درد مظلومان استفاده کنیم.

“خدا به من گفت...”

کتاب مقدس یا تجربیات شخصی

آرمان رشدی

“خدا به من گفت...” این جمله را خیلی می‌شنویم. بسیاری از مسیحیان ایرانی هستند که فکر می‌کنند دائماً صدای خدا را می‌شنوند. اخیراً با خادمی صحبت می‌کردم که مرتباً می‌گفت خدا به او چنین و چنان گفته است. این نکته مرا به فکر فرو برد تا به کتاب مقدس مراجعه کنم و ببینم در آن خدا چگونه با افراد سخن گفته است. شاید من پروتستان متعصبی باشم، اما به هر حال عمیقاً اعتقاد دارم که زندگی ما باید صرفاً مبتنی بر کتاب مقدس باشد، نه بر تجربیات شخصی ما، یا بر آنچه که در صحنه مسیحیت مدرن مد می‌شود و رواج می‌یابد. اگر پروتستان هستیم، باید به این شعار بنیادین مارتین لوتر پایبند باشیم که می‌گفت: “فقط کتاب مقدس”.

در کتاب مقدس

ببینیم خدا در کتاب مقدس چگونه با افراد سخن می‌گفت. مردان و زنان خدا چگونه مطمئن بودند سخن خدا را می‌شنوند؟ آیا آنها هم مانند بسیاری از مسیحیان امروزی صدای خدا را “احساس می‌کردند”؟

رویدادی ملموس

در کتاب مقدس هر جا که خدا با کسی سخن می‌گفت، حتماً رویدادی فیزیکی اتفاق می‌افتاد. به بیانی دیگر، شخص به طور فیزیکی یا کسی و چیزی را می‌دید یا صدایی را می‌شنید. کافی است چند نمونه در اینجا بیاوریم و سایر موارد را خودتان پیدا کنید. وعده خدا به ابراهیم در مورد اینکه صاحب پسری خواهد شد، کاملاً فیزیکی بود (پیدایش ۱۸). سه مرد بر او ظاهر شدند. او به ایشان خوراک داد و با ایشان سخن گفت. نه احساسی در کار بود و نه تصویری. این امر کاملاً فیزیکی و ملموس بود. خدا با موسی از میان بوته‌ای فروزان سخن گفت. احساسی در کار نبود. این رویدادی بود کاملاً فیزیکی و ملموس. خدا در اعداد ۱۲ شهادت می‌دهد که خادمش موسی او را به چشم می‌بیند. زکریا پدر یحیی فرشته‌ای را به طور فیزیکی دید. او احساس نکرد که فرشته‌ای می‌بیند. او واقعاً فرشته را می‌دید. پولس رسول مسیح را در میان نوری عظیم دید. حتی همراهانش هم تحت تأثیر آن قرار گرفتند و همگی به زمین خوردند. ربنه شدن پولس به آسمان سوم

امری بود کاملاً محسوس. او به طور فیزیکی چیزهایی دید و شنید. نمونه‌ها در این زمینه فراوان است و ما را مجال ذکر آنها نیست. در هیچیک از تجربه‌های مردان و زنان خدا پای "احساس" در کار نبوده است.

نشانه‌ای الهی

اما نکته‌ای که به همان اندازه مهم است، نشانه‌ای است که خدا در هر مورد به فرد می‌داده است. خدا می‌داند که ما انسانیم و ممکن است حتی به دیده‌ها و شنیده‌های خود شک کنیم. برای همین به افراد نشانه‌ای می‌داد. ویرانی سدوم و عموره نشانه این بود که ابراهیم واقعاً با خود خداوند سخن می‌گفته است. در مورد موسی، خدا نه تنها در بوته فروزان ظاهر شد، بلکه نشانه عصا را به او داد. زکریا پدر یحیی لال شد. پولس نابینا شد و بعداً چیزی مثل فلس به طور فیزیکی از چشمانش افتاد. در مورد مریم، مادر عیسی، نشانه این بود که ایصابات شش‌ماهه آبستن است. مریم نیز رفت و به چشم خود این نشانه را دید.

نبوت‌ها

حتی نبوت‌ها هم با این رویدادها همراه بود. اشخاص پیامی را به طور فیزیکی و فوق طبیعی دریافت می‌کردند و آن را اعلام می‌داشتند. مورد اغابوس را در فصل ۱۱ اعمال به یاد آوریم. او نبوت کرد که قحطی خواهد شد و این قحطی عملاً اتفاق افتاد. همین اغابوس در فصل ۲۱ اعمال در مورد دستگیری پولس نبوت کرد و این اتفاق هم افتاد. کسانی که طبق فصل ۱۴ اول قرن‌تیان نبوت می‌کردند، پیامی را به شکلی فوق طبیعی دریافت می‌کردند و اعلام می‌داشتند. اما حتی همین پیامها هم می‌بایست از سوی رهبران کلیسا کنترل می‌شد.

در روزگار ما

اما متأسفانه باید بگوییم که بسیاری از محافل مسیحی در روزگار ما از این معیار کتاب مقدس فاصله بسیاری گرفته‌اند. سخن گفتن خدا عمدتاً از طریق "احساس" دریافت می‌شود. شخص در دل خود "احساس می‌کند" که خدا چنین و چنان می‌گوید. این شبیه همان چیزی است که میان ایرانیان رواج دارد که می‌گویند "به دلم برات شده". ما در کتاب مقدس چنین پدیده‌ای نداریم.

برای همین است که متأسفانه امروزه بسیاری از مسیحیان بر اساس همین "احساس‌ها" یا "نجوای‌های درونی" تصمیمات مهمی برای زندگی خود می‌گیرند، اما با مشکلات عظیمی مواجه می‌شوند و از خود می‌پرسند که مگر صدای خدا را نشنیدند. مگر خدا مستقیماً نگفت که کلیسایی را شروع کنند؟ پس چرا توفیق نمی‌یابند؟ چرا خدمتشان بی‌اثر است؟ من از این قبیل افراد می‌پرسم: "خدا طی چه رویداد ملموس و فیزیکی با شما سخن گفت؟ چه نشانه‌ای به شما داد؟" پاسخ این افراد به این سؤال را خودتان حدس می‌زنید.

مدتی پیش با کسی که چنین ادعاهایی می‌کرد بحث می‌کردم و همین مطالب و نمونه‌ها را از کتاب مقدس به او گفتم. تنها چیزی که در جواب توانست بگوید، این بود که تجربیات شخصی او نشان می‌دهند که خدا به این شکل هم سخن می‌گوید. گفتم: ”من به تجربیات شخصی شما احترام می‌گذارم، اما در کتاب مقدس چنین پدیده‌ای نداریم.“ این شخص باز با اطمینان به تجربیات شخصی خودش متوسل می‌شد و صرفاً با توسل به آنها اصرار داشت که خدا با او سخن گفته است. اما پیامدهای عملی زندگی او چیز دیگری را نشان می‌دهند که در اینجا لازم نیست به آنها اشاره کنم.

همه ما احتمالاً به یاد داریم که چند سال پیش، یکی از مشهورترین واعظان تلویزیونی آمریکایی مدعی شد که خدا به او گفته است تا پایان سال ۲۰۰۶، حکومت یکی از کشورها عوض خواهد شد. بعضی از هواداران ایرانی این شخص هم همین نبوت را کردند. سال ۲۰۰۶ آمد و رفت و اتفاقی نیفتاد. هیچک از این افراد مسئولیت ادعای خود را نپذیرفت.

خلاصه مطلب اینکه تنها مرجع ما کتاب مقدس است. در کتاب مقدس پدیده‌ای به نام ”سخن گفتن خدا از طریق نجوای درونی“ وجود ندارد. خدا هر گاه سخن گفته، اولاً این کار را به طور فیزیکی و ملموس انجام داده، و ثانیاً نشانه‌ای نیز برای آن داده است تا ما اطمینان حاصل کنیم. چه زیبا است که تجربیات شخصی را جایگزین تعلیم کتاب مقدس نکنیم. شعار مارتین لوتر را باز تکرار می‌کنم: ”فقط کتاب مقدس“!